

جست‌وجو در احوال و اشعار مجدالدین همگر

روح‌الله خادمی *

محمدحسین کرمی **

چکیده

خواجه مجدالدین همگر از شاعران برجسته ایران در سده هفتم، در یکی از مهم‌ترین مراحل تاریخ اجتماعی و ادبی ایران می‌زیست؛ دورانی که از لحاظ تاریخ سیاسی - اجتماعی مصادف با حمله مغول به ایران و، از دیدگاه تاریخ ادبی، مصادف با ظهور سعدی است. از این جهت مطالعه در دیوان او برای شناخت جریانهای ادبی قرن هفتم مفید و شناخت تازه از زندگی و دوران او نیازی اساسی است.

در این نوشتار کوشیده‌ایم از شخصیت و اوضاع و احوال زندگی مجد همگر تصویری ارائه کنیم. نام، پدر و نسب، فرزندان، زادگاه و نسبت، تولد و مرگ، سفرها، مقام و شخصیت و هنرهای مجد همگر و معرفی کوتاه دیوان شعر او از مباحث مهم مقاله است. برای دستیابی به این اطلاعات، علاوه بر دیوان مجد همگر، به تذکره‌ها، تواریخ ادبیات و منابع گوناگون مراجعه شده و اطلاعات موجود گردآوری و نقد شده است.

کلیدواژه‌ها: مجد همگر، زندگی، شخصیت، شعر فارسی، قرن هفتم.

* نویسنده مسئول. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

** استاد بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

۱. مقدمه

خواجه مجدالدین هبته‌الله بن احمد (یا محمد) همگر معروف به مجد همگر شیرازی / پارسی / یزدی (۶۰۷-۶۸۶ق) شاعر پارسی‌گوی در خدمت پادشاهان سلغری فارس و خاندان جوینی مقرب بوده و آنان را مدح گفته است. او ملک‌الشعراى چند تن از اتابکان فارس و مرجع بعضی از داوریهای ادبی زمان خود بوده است. مجد همگر علی‌رغم شهرت و نفوذی که در دوران زندگی خود داشت، در قرون بعد، با اقبال همگان به شعر شاعران بزرگی چون سعدی و حافظ، به جبر تاریخ، کم‌کم در حافظه جمعی مردم ایران کم‌رنگ شد و شعر او نیز رفته‌رفته هواخواهان خود را از دست داد؛ چنان‌که از دیوان شعر او جز نسخه‌های اندکی باقی نیست. شناخت مجد همگر و جریانات زندگی وی، می‌تواند ما را در شناخت بیشتر شعر فارسی در قرن هفتم یاری کند؛ قرنی که با ظهور سعدی و مولوی از آبرومندترین سده‌های شعر فارسی است.

۲. نام، نام خانوادگی، لقب و کنیه، تخلص

قدیم‌ترین مأخذی که در آن نام مجد همگر آمده، مجمع‌الآداب فی معجم‌اللقاب از ابن فوطی (۶۴۲-۷۲۳ق) است. ابن فوطی، مجد همگر را به سال ۶۷۰ق در رصدخانه مراغه در محضر خواجه نصیر طوسی دیده و با او گفت‌وگو کرده است. او نام مجد همگر را چنین ضبط کرده است: «مجدالدین ابوسعید هبته‌الله بن محمد، يُعرف بابن همکر الشیرازی الوزير بالشیراز» (ابن فوطی، مجمع‌الآداب، ج ۴، ص ۵۴۷). ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، کاتب سفینه تبریز با نقل سه رباعی از مجد همگر، از او با عنوان «مجدالدین هبته‌الله همگر» و «مجدالدین هبته‌الله بن همگر» یاد کرده است (تبریزی، خلاصه، ص ۸۸ و ۱۶۴). در فهرست کتابخانه بادلیان اثر اته (۱۸۸۹: ۵۲۴) نیز همین نام (Hibat-allah) ذکر شده است. از همه مهم‌تر اینکه خود مجد نیز

در قطعه‌ای به نام خود اشاره کرده است:

داعی خاص و چاکر خالص هبة الله کمینة احباب
می‌فرستد هزار حمد و ثنا مختصر بی‌تکلف اطناب
(همگر، دیوان، ن ۸۵۸۲، گ ۱۱۱)

در قصیده‌ای نیز، هرچند مبهم، این نام را آورده است:

ز بنده گر به کس این موهبت رسید به عمر

بری بود هبة الله از ایزد وهاب

(همو، دیوان، ص ۱۸۰)

تقی‌الدین اوحدی در *عرفات العاشقین* (تألیف ۱۰۲۴ق) از شاعری به نام «هبت‌الله همگر» نام برده و او را غیر از مجد همگر دانسته است. توصیفات کلی و شاعرانه او در معرفی «هبت‌الله همگر» نشانگر آن است که اوحدی صاحب ترجمه را نمی‌شناخته و از آن جهت به وصفهایی چون «نَسَاجِ قِماشِ بیان» و «بدیع فاضل سخنور» بسنده کرده است (اوحدی، *عرفات*، ج ۶، ص ۴۱۲۰). غزلی که اوحدی از همگر آورده، همان غزلی است که در *سفینه شمس حاجی* به مجد همگر نسبت داده شده و در نسخه‌های خطی دیوان او نیست:

شب وداع چون نام سحر پدید آمد جدایی من و او را اثر پدید آمد
محققانی چون سعید نفیسی و ذبیح‌الله صفا که درباره مجد همگر تحقیق کرده‌اند،
درباره نام «هبة الله» سکوت کرده‌اند. علی صفری آق‌قلعه بر اساس دو بیت در *دیوان ذوالفقار شروانی* نام مجد همگر را «اسماعیل» دانسته و استناد وی به این ابیات است:

محیط نقطه دانش قوام ملت و دین مدار مرکز تأیید صورت و معنی
ستوده کعبه ارباب دانش اسمعیل که هست حشمت او را زمانه کیش فدی
جهان جود و کرم فخر دوده همگر سپهر قدر و شرف شاه تخمه کسری
(ذوالفقار، دیوان، ص ۹۰)

او با توجه به تصریح ذوالفقار، به عناوینی چون «فخر دوده همگر» و «شاه تخمه کسری» استناد کرده است که از آنجا که ذوالفقار با مجد همگر معاصر بوده، قاعدتاً باید شخصی معاصر خود را ستوده باشد. از سویی، در میان افراد «دوده همگر»، تنها کسی که واقعاً مشهور بوده و شایستگی چنین مدحی را نیز داشته، همانا مجد همگر است. ضمن اینکه باید توجه داشت که اصولاً این خاندان - بر خلاف آنچه ذوالفقار قلمداد کرده - جزو خانواده‌های نام‌آور نبوده‌اند (صفری ۱۳۸۷: ۱۱).

باید گفت که این خاندان چندان هم گمنام نبوده‌اند؛ همین قول ذوالفقار، به‌علاوه گفته خود مجد در باب پدر و اصل و نسب خویش، و نیز گفته ابن فوطی و دیگران - که در ادامه خواهد آمد - همگی دالّ بر این مدعاست. با مراجعه به مجمع‌الآداب فی معجم‌اللقاب نیز می‌توان دریافت که «اسماعیل» نام فرزند مجد همگر است نه نام خود او. ابن فوطی این فرزند مجد را نیز در زمان افتتاح رصدخانه مراغه دیده و نامش را چنین ذکر کرده است: «قوام‌الدین ابوالکرم اسماعیل بن هبة‌الله بن همگر الشیرازی الکاتب الشاعر.» بنابراین از آنجا که ابن فوطی، هم مجد همگر، هم قوام‌الدین اسماعیل و هم برادرخوانده او شرف‌الدین محمد حسنی را - که از پدر دیگری است و در آینده از او ذکری خواهد آمد - ملاقات کرده، قول او اصحّ اقوال است. البته در مورد ممدوحان ذوالفقار شروانی باید گفت که او مجد همگر را نیز ستوده است و با او ارتباط شاعرانه داشته است. چنان‌که قصیده صفحه ۳۴۰ دیوان «سید» در مدح مجد و ستایش شعر اوست:

وگر قطره به عمان می‌فرستم	وگر زیره به کرمان می‌فرستم
وگر کلیترة بی‌معنی از جهل	به نزدیک سخن‌دان می‌فرستم
ز خواجه مجد دینم شرم بادا	که از جهل فراوان می‌فرستم

(ذوالفقار، دیوان، ص ۳۴۰)

محتوای این قصیده، مجد همگر را به سرایش قصیده‌ای در ستایش «سید» برانگیخته است:

ای بحر براعت که ضمیر تو جهان را دائم به عطا لؤلؤ منشور فرستد...
نظمی که فرستادیم از روی تفضّل زانهاست که خورشید به گنجور فرستد
(همگر، دیوان، ص ۵۳۸)

ذوالفقار شروانی همچنین در قصیده‌ای در نقد شعر این همگر گوید:

مجد معشوق که فرزند و مربای من است نور چشم هنر و زبده اقران باشد
گرچه بر طرز عراق است ضمیرش مشعوف در سخن خجلت ابنای خراسان باشد
زین سخنها غرض بنده شکست او نیست کاو وحید است و به از بنده فراوان باشد
ورنه این نظم که او دارد و طرزی که وراست شاعران را همه پیرایه دیوان باشد
لفظ آراسته و معنی پیراسته‌اش غیرت نابغه و خجلت حسّان باشد
(ذوالفقار، دیوان، ص ۱۶۴-۱۶۵)

«مجد معشوق» تعبیری است که ذوالفقار درباره مجد همگر به کار برده و ظاهراً به دلیل علاقه‌ای که به او داشته، چنین از وی یاد می‌کند و او را در شعر عراقی قوی‌تر از شعر خراسانی می‌داند. از سخن سید در این ابیات معلوم می‌شود که مجد پرورش یافته و در حکم فرزند اوست؛ اما اینکه این پرورش چگونه انجام گرفته است معلوم نیست. دیگران نیز اشاره‌ای به رابطه مجد همگر و ذوالفقار شروانی نکرده‌اند. بنابر آنچه گفته شد، در دیوان ذوالفقار شروانی نام کوچک مجد همگر ذکر نشده است.

نام خانوادگی او «همگر» است که مؤلف آتشکده و برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری «جولاه و بافنده» معنی کرده‌اند. اما اینکه بعضی شغل او را رفوگری یا جولاهگی دانسته‌اند صحیح نیست. چنان‌که خواهیم دید، مجد از جوانی شاعری و مدیحه‌سرایی را در دربار سلغریان فارس آغاز کرده و تا پایان عمر به شاعری و مداحی اشتغال داشته است و نمی‌توان در زندگی او به پیشینه‌ای از

رفوگری رسید. ظاهراً پدر یا نیاکانش این پیشه را داشته‌اند و قطعاً پدرش به این شهرت معروف بوده است؛ چنان‌که وی در شعرش، خود را ابن همگر، پسر همگر و گاهی نیز مجد همگر نامیده است. ازین رو عنوان «مجد همگر»، اضافه بنوّت یا پدر و فرزندی است.

لقب او مجدالدین است و همه بر این اتفاق دارند. کنیه او را نیز ابن فوطی «ابوسعبد» ذکر کرده است (ابن فوطی، مجمع، ج ۴، ص ۵۴۷).

مجد، بر خلاف بسیاری از شعرای دیگر، تخلص خاصی ندارد. در شعرهایش خود را «ابن همگر»، «مجد همگر»، «پسر همگر»، «پسر احمد همگر» و «مجد» نامیده است. البته این اسامی را بیشتر در لابه‌لای شعر عنوان می‌کند نه در ابیات آخر که معمولاً محل قرار گرفتن تخلص است. نکتهٔ دیگر اینکه او در متن اشعارش خود را «رهی» نیز نامیده است که البته به نظر نمی‌آید عنوان شاعری او باشد؛ اما بعضی گمان برده‌اند که این تخلص اوست (نک: طهرانی، *الذریعه*، ج (۲) ۹، ص ۳۹۵). بعضی از نسخ خطی دیوان او با نام «دیوان رهی» شناخته شده؛ مثلاً نسخهٔ موجود در کتابخانه مسجد اعظم قم با شمارهٔ ۶۱۲، در فهرست سابق کتابخانه به عنوان «دیوان رهی» معرفی شده است.

۳. پدر و نسب

چنان‌که دیدیم ابن فوطی نام پدر او را «محمد» دانسته است. در *مونس‌الاحرار* (نگاشته شده در قرن هشتم) و *جنگ کهن* شمارهٔ ۱۳۰۹۲ مجلس (کتابت شده در قرن نهم) که از منابع کهن اشعار مجد محسوب می‌شوند، ترکیب‌بندی از مجد همگر نقل شده که در آن خود را «پسر احمد همگر» می‌نامد:

هر کی عاشق بود و باده خورد در هر جام یاد عشق پسر احمد همگر گیرد

(جاجرمی، *مونس*، ۱۱۰۳)

محققین معاصر بر همین اساس نام پدر او را احمد دانسته‌اند؛ اما در تذکره‌های کهن فارسی از او با عنوان «ابن همگر» یاد شده است. بیت قبل در نسخه چاپی و همچنین با تفاوتی در نسخه‌های خطی معتبر دیوان به شکل زیر ضبط شده که اگر صورت صحیح بیت همین باشد، می‌باید تنها به قول این فوطی اعتماد کرد:

هرکه عاشق بود و باده خورد در هر جام
یاد نظم و سخن عالی همگر گیرد
(همگر، دیوان، ص ۴۸۳)

بنابر گفته مجد، پدر او از شعرا، محتشمان و بزرگان فضلالی عصر خویش بوده و به واسطه فضل خود، نزد پادشاهان زمان محبوب بوده و از آنان پاداش فراوانی از زر و مرکوب دریافت می‌داشته است:

به فضل اگر پدرم حشمت و بزرگی یافت
چنان‌که گشت سلاطین عصر را محبوب
به چشم خویش بسی دیده‌ام که شاهانش
فزوده‌اند به تشریف بر زر و مرکوب
(همگر، دیوان، ص ۵۲۷)

شرح مفصل احوال پدر مجد معلوم نیست و در منابع نیز مطلبی در این مورد نیامده است. در بعضی منابع جدید نام جد او «یوسف» ذکر شده که در منابع معتبر قدیم به نام او اشاره نشده است.

مجد در اشعارش بارها خود را از خاندانی اصیل و نسب‌دار می‌داند و نسب خود را به ساسانیان می‌رساند و به این نسب افتخار می‌کند:

هستم ز نسل ساسان ز تخمه تکین
هستم ز صلب کسری ز دوده ینال
(همان، ص ۲۸۸)

ز نسل و فضل رعونت بود اگر گویم
سخن ببین و نظر کن به گوهر ساسان
(همان، ص ۳۶۰)

مکرّم بدم نزدشان از دو معنی
ز فرهنگ و از نسل نوشیروانی
(همان، ص ۶۳۲)

و از این دست است اشارات او در صفحات ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۷۵ و ۳۸۹ دیوان. بر اساس همین گفته‌های مجد، تذکره‌نویسان او را از نسل «انوشیروان بن قباد» دانسته‌اند. عبدالحسین آیتی در تاریخ یزد نوشته است:

نقل کرده‌اند که انوشیروان را از دختر خاقان ترک پسر و دختری به وجود آمد که پسر را هرمز و دختر را مهرنگار نامید و یزد را به مهرنگار بخشید (آیتی ۱۳۱۷: ۵۶).

بنابر قول او، مهرنگار در اطراف یزد با حفر کاری‌هایی بنای سه روستا را گذاشت به نامهای مهریچرد، هرمیز و مهرچرد. آیتی سپس در معرفی مجد همگر با یادآوری انتساب او به انوشیروان می‌نویسد:

مجد را حسب و نسبی عالی بوده و به قول مورخین نسب او به انوشیروان می‌رسد و به عقیده مؤلف راه این انتساب همان وجود «مهریزاد» است که از «مهرنگار» دختر «نوشیروان» به یادگار مانده بود و احفاد او دارای هوش و فراست بوده و مقدماتی تحصیل نموده‌اند؛ مانند «شیخ‌الاسلام اعظم» از نخست و «مجد همگر» در ثانی! (همان: ۳۲۷).

این شیخ‌الاسلام اعظم، ابوسعید محمد بن احمد مهریزاد از فضایی قرون چهارم و پنجم است که یزدها به دلایل مختلف از جمله انتساب او به انوشیروان، ارادت ویژه‌ای نسبت به او داشته‌اند.

۴. همسر و فرزندان

مجد همگر همسر زیبا و محبوبی داشته که در جوانی درگذشته و فقدان او تأثیر عمیقی بر مجد گذاشته و باعث سرایش ترکیب‌بند سوزناکی شده که همه ابیات آن رقیق و مؤثر است:

ای چو جان پاک ز آسیب دل تیره خاک

آن تن پاک‌تر از آب زلالت چون است

ای سهی سرو در آن تخته سروین تابوت

قامت چست چو نورسته نهالت چون است

(همگر، دیوان، ص ۵۱۶)

مجد در این ترکیب‌بند صریحاً اشاره می‌کند که آن «تن‌پاک» و «سهی‌سرو» همسر اوست: چون یکی را ز جگر گوشه خود بینم زار
درد بی‌مادری افکند بدین خواریشان

آوخ از بی‌پدریشان که منت بر اثرم
(همان، ص ۵۱۸)

همچنین در سوگ او قطعات و رباعیات متعددی سروده که نشانگر علاقه خالصانه مجد به همسر درگذشته‌اش است. به احتمال زیاد این زن، مادر دو پسری بوده که مجد در قطعه سه بیتی زیر از آنان یاد می‌کند:

بنده بر درگهت بماند مقیم پای‌بند علاقه سه پسر
دو تو را بنده زاده‌اند و یکی زاده مرتضی و پیغمبر
این دو از بهر یک خدا بپذیر وان یک از بهر دو بهین بشر
(همان، ص ۵۷۲)

بر اساس این قطعه، سه پسر تحت تکفل مجد بوده‌اند. دو نفر از آنان فرزند مجد و همسر جوان مرگ او و دیگری ناپسری (پسراندر، ربیب) اوست. از فرزندان مجد فعلاً قوام‌الدین اسماعیل شناخته شده و دیگری ناشناس مانده و ناپسری او شرف‌الدین محمد حسنی است. این سخن بر اساس قول ابن فوطی در مجمع‌الآداب فی معجم‌الانقب است. او درباره قوام‌الدین اسماعیل می‌گوید: «من اعیان‌الصدور و هو ممن شارک أخاه شرف‌الدین محمد بن عبدالعزیز العلوی الحسنی و کان أخاه لأمه» (ابن فوطی، مجمع، ج ۳، ص ۴۸۳). قوام‌الدین، چنان‌که ابن فوطی نقل می‌کند، انسانی بزرگ بوده و در شعر و شاعری نیز دست داشته است: «کان کریماً حسن‌الاخلاق سهل‌الحجاب یجب لقاء الاصحاب. کتبتُ عنه بمراغه و ببغداد من شعره و شعر والده و شعر اخیه. و له ذکر فی "ذکر من قصد الرصد" و له معرفة حسنة بالحساب و عنده

معرفةً بالتصرف» (همانجا). این اسماعیل، چنان‌که پیش از این هم گفته شد، ممدوح سید ذوالفقار شروانی هم بوده و سید قصاد متعددی در مدح او سروده است. قوام‌الدین پسری به نام «اسحاق» داشته که نسخه‌ای از رباعیات جد خود (مجد همگر) را بر اوراق سفید دست‌نویس دواوین چهار قصیده‌سرای معروف (ابوالفرج رونی، ازرقی، انوری، و عثمان مختاری) به خط خوش نوشته و انجامه‌ای نیز بر آن سروده و این نسخه منحصربه‌فرد از گنجینه‌های به‌جامانده از روزگاران کهن است.

نکته دیگر اینکه مجد و فرزندان و فرزندزادگان او، علاوه بر داشتن طبع شعر و خط خوش، به استنساخ کتب نیز مشغول بوده‌اند و چنان‌که دیدیم، ابن فوطی قوام‌الدین را با عنوان «کاتب» یاد می‌کند که نمایانگر حرفه یا صنعت یا منصب اوست (نک براون ۱۳۳۹: ۱۶۷؛ میرافضلی ۱۳۷۶: ۱۰۵؛ همو ۱۳۸۶-۱۳۸۷: ۳۳۷). درباره شرف‌الدین محمد حسنی هم باید گفت که او از سادات علوی و فرزند همسر مجد است که پس از ازدواج مجد با مادر او، تحت تکفل مجد درآمده و مجد او را پرورش داده و بزرگ کرده است. او نیز، چنان‌که ابن فوطی گفته، در شعر دست داشته است. شرف‌الدین در سال ۶۸۴ق در بغداد فوت کرده و در جوار حضرت امام محمد تقی (ع) به خاک سپرده شده و مجد همگر قطعه‌ای در ماده‌تاریخ وفات او سروده است:

شرف‌الدین محمد حسنی	فخر آل رسول و تاج تبار
آنکه بُد نور دیده زهرا	و آنکه بُد پشت حیدر کرار
زین جهان غرور و دار فنا	رفت سوی سرای امن و قرار
روز یکشنبه سلخ ذی‌قعدة	سال بر ششصد و دو چل با چار
در سرای امارت بغداد	در جوار جواد امام کبار

(همگر، دیوان، ص ۵۷۷)

مجد در جاهای دیگر نیز به داشتن فرزند اشاره کرده است (نک: همان، ص ۶۴۲).
نیز در قصیده‌ای در شرح حال خود می‌گوید:
گرچه گیرند آستینم طفل چندی همچو اشک

جمله زیر دامنم چون فرخ زیر ماکیان
(همان، ص ۳۴۲)

که نشان‌دهنده آن است که فرزندان تحت کفالت خود داشته است. سعید نفیسی (۱۳۱۴: ۱۲۲۰) نیز به این نکته اشاره کرده است. عبید زاکانی در رساله دلگشا (نک: همین مقاله، ۱۱. ۲. ۴) حکایتی طنزآمیز در باب مجد همگر و همسر سالخورده‌اش آورده که با توجه به شناختی که از مجد همگر داریم، این حکایت بی‌اساس و احتمالاً ساخته خود عبید است.

مسلماً اگر کتاب ذکر من قصد الرصد و دیگر مداخل مجمع‌الآداب فی معجم‌اللقاب از بین نرفته بود، اطلاعات مفیدی در باب فرزندان مجد همگر از آنها استخراج می‌شد.

۵. زادگاه

درباره محل ولادت او اختلاف است. برخی نویسندگان چون حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده، ص ۷۴۹)، خواندمیر (حبیب‌السیر، ص ۱۱۷)، میرحسینی (نگارستان بی‌مانند، ص ۳۵۹ و ۳۶۰)، مستوفی بافقی (جامع مفیدی، ص ۴۲۲)، صبا (روز روشن، ص ۷۱۴)، مدرسی (تذکره شبستان، ص ۵۶۲) و آقابزرگ طهرانی (الذریعه، ج ۹) ۲، ص ۹۶۲) مولد او را یزد و بعضی دیگر مانند دولت‌شاه سمرقندی (تذکره الشعراء، ص ۱۷۶)، احمدامین رازی (هفت اقلیم، ص ۲۱۰)، اوحدی بلیانی (عرفات العاشقین، ج ۵، ص ۳۲۸۵)، عارف اصطهباناتی (طایف‌الخیال، ص ۱۸۵)، خوشگو (سفینه خوشگو، ج ۲، ص ۶۲۲)، واله داغستانی (ریاض‌الشعراء، ج ۴، ص ۱۹۹۲)، هدایت (مجمع‌الفصحا، ص

۱۳۳۵)، و کاشانی (خلاصة الاشعار، نقل از: رکن‌زاده آدمیت ۱۳۴۰: ۳۲۸)، و داوری شیرازی (مرآت‌الفصاحه، ص ۵۴۹)، شیراز و فارس دانسته‌اند.

مجد همگر به سبب اقامتی افزون بر چهل سال در شیراز، در میان معاصران خود به مجد همگر شیرازی مشهور بوده است. مورخ معاصر او ابن فوطی صریحاً نام او را «ابن همگر شیرازی» ذکر می‌کند. خود مجد نیز در چند جا خود را مجد پارسی نامیده است. در ماده تاریخ کتابت کاووس‌نامه (یا قابوس‌نامه):
کدام چاکر داعیش مجد پارسی آن

که دیده است بسی شاه را و خسرو و کی
(همگر، دیوان، ص ۶۴۳)

و در ماده تاریخ کتابت کلیله و دمنه:

نوشت چاکر و داعیش مجد پارسی آن

که چون سعادت کرده است بر درش خویشی

کتاب حکمت و پند کلیله را به خطی

که در ثمن برد از لؤلؤ ثمین بیشی

(همان، ص ۶۴۹)

و در جایی خود را از مردم شیراز معرفی کرده است:

تا بنده گشت گوشه‌نشین فکر بکر او

همچون سخات پیشه گرفته است رهروی

بشنو به سمع لطف که در روزگار خویش

زین سان سخن ز مردم شیراز نشنوی

(همان، ص ۳۷۵)

و در قصیده‌ای در مدح اتابک ابوبکر بن سعد، خود را «حسان پارسی» نامیده است:

محمد آیت شاهی که حسن اعمالش ز خاک پارس پدید آورید حسّانی

(همان، ص ۳۹۰)

همچنین در سؤالی که گفته می‌شود معاصران او درباره شعر سعدی و امامی

پرسیده‌اند، او را «شمع فارس» (همگر، رباعیات، گ ۱۷۹) خطاب کرده‌اند. از این شواهد معلوم می‌گردد که خود در دوران حیات در بین بزرگان و شاهان به مجد شیرازی یا پارسی معروف بوده است. البته در دیوان او ابیاتی است که موهم اصالت غیرشیرازی اوست:

ترسم از کنجی کرانی قلتبانی گویدم

تو نه از شیرازی آخر از کجایی قلتبان

قافیه آوخ مکرر می‌شود ورنه به نظم

مدح شروان کردمی و طعن آذربایجان

(همان، ص ۳۴۷)

حتی از این ابیات هم مشخص می‌شود که مجد به شیرازی مشهور بوده و ترس آن داشته است که کسی نسبت شیرازی او را زیر سؤال ببرد و این نشانگر علاقه مجد به این نسبت است. با این همه مجد همگر هیچ‌گاه به مولد خود اشاره‌ای نکرده و نامی از شهر یزد نیز نبرده است.

۶. تولد و مرگ

علی‌اصغر حکمت بنا بر سه قطعه موجود در دیوان مجد همگر، سال تولد او را ۶۰۷ق و تاریخ مرگ او را ۶۸۶ق نوشته است که صحیح‌ترین و مستندترین قول در این باره است (نک: براون ۱۳۳۹: ۱۶۹). بنابراین مجد ۷۹ سال زیسته است. او در رباعی‌ای به هفتادسالگی خود اشاره کرده است:

عمری که از او تا به فنا یک وجب است

بردیم به هفتاد و سراسر عجب است

هر مه ز دگر مهش عجب‌تر دیدم

چه جای حدیث وصل و عشق و طرب است!

(همان، ص ۷۰۸)

در رباعی‌ای دیگر به هفتاد و چهار سالگی خود اشاره کرده و از عوارض پیری ناله سر داده است:

چون تیر بُدی قدّم و چون گل رخسار چون قیر سر زلف چو مشکین زَنار
شد هر سه بدل به سال هفتاد و چهار تیرم به کمان، گلم به خس، قیر به قار
(همگر، رباعیات، گ ۱۷۱ ر)

بعضی از محققان عمر او را بیش از این دانسته‌اند. ادوارد براون می‌گوید:

در اینکه مجدالدین همگر به سن کهولت و سالخوردگی رسیده، به شهادت بعضی از رباعیات او، محل سخن نیست. در یکی از آنها عمر خود را بیش از هشتاد می‌گوید؛ لیکن مرا ممکن نشد که تاریخ قطعی ولادت و وفات او را تحقیقاً به دست آورم (براون ۱۳۳۹: ۱۶۸-۱۶۹).

در منابعی مانند *فهرس التواریخ رضاعلی خان هدایت* (هدایت، فهرس، ص ۱۶۴) و *شاهد صادق* (نک: مدرس ۱۳۵۴: ۲۹۱) نیز وفات او به سال ۶۹۵ ق ذکر شده است. در *دیوان مجد*، رباعی‌ای موجود است که بر اساس آن مدت عمر او به نود هم رسیده است. این رباعی در برگ ۱۴۷ از میکروفیلم ۸۹۴ دانشگاه تهران نیز موجود است:

چون رعد اگر چه زارم از ناله خویش
وز آه چو برق و اشک چون ژاله خویش
صد پر شده‌ام که تا ز شادی پی‌رم
از خرمی عمر نود ساله خویش
شعاع‌الملک شیرازی (تذکره، گ ۲۴ پ) و *تقی‌الدین کاشانی* نیز به این رباعی استناد کرده‌اند (نک: رکن‌زاده ۱۳۴۰: ۳۲۹).

مجد سالخورده در هفدهم صفر سال ۶۸۶ در اصفهان درگذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد. بدر جاجرمی، از دوستان مجد، ماده‌تاریخ مرگ او را چنین

سرود:

سال هشتاد بود و ششصد و شش هفده بگذشته بُد ز ماه صفر
که شد از اصفهان به دار بقا منبع فضل، مجد دین همگر
(جاجرمی، مونس، ص ۸۳۷)

خود بدر نیز پس از مجد دیر نزیست و در سلخ جمادی‌الاول همان سال دار فانی را
وداع گفت و این بار مولانا فخری اصفهانی در تاریخ وفات او و امامی هروی و مجد
این ماده تاریخ را سرود:

شیخ اصحاب امامی هروی مجد همگر که بود صدر کفات
بدر جاجرمی نکوسیرت به صفاهان چو در رسید ممت
در ثمانین و ستّ و ستمائه به دو مه یافتند هر سه وفات
(همان، ص ۸۳۷)

در جنگ خطی محفوظ در کتابخانه مجلس به شماره ۹۰۰۴ (۹۵۵ شعاع) مربوط به
سده یازدهم، علت مرگ این سه شاعر، طاعونی صعب آمده که در آن سال در
اصفهان شایع شده است.

۷. آرامگاه

با مراجعه به چندین جلد از کتابهای موسوم به «مزارات»، به کوچک‌ترین نشانه‌ای
از محل دفن او برخورد نشد. هیچ کدام از تذکره‌نویسان و ترجمه‌نویسان نیز به محل
دفن او اشاره نکرده‌اند، فقط گفته شده که ایام پایان عمر را در اصفهان بوده و در
آنجا نیز در گذشته است و ماده تاریخهای ذکر شده در بخش پیشین، مؤید آن است.

۸. شاگردان و اقران

مجد را از شعرای معاصر، همنشینان و دوستان نزدیکی بوده است که در تذکره‌ها

از آنان به «شاگردان» و «اقران» او یاد شده است؛ در ذیل به نام سه تن از آنان اشاره می‌شود:

۱. بدرالدین جاجرمی (آذر، آتشکده، ص ۷۴؛ دولتشاه، تذکره، ص ۱۳۰؛ اقبال ۱۳۴۷: ۵۳۷؛ صفا ۱۳۷۳: ۵۵۹؛ اعتمادالسلطنه، مطلع، ص ۱۱۸؛ صفی، لطائف، ص ۲۸۸؛ کازرونی، سلم، ص ۲۷۱). دربارهٔ چگونگی شاگردی بدرالدین در محضر مجد همگر اطلاع مستندی در دست نیست؛ اما حضور این دو در خدمت خاندان جوینی در اصفهان و مدیحه‌سرایی برای بهاء‌الدین، شمس‌الدین و عظاملک جوینی حاکی از همراهی و همنشینی آنان است. از آنجا که سن و مرتبهٔ شاعری مجد از بدر جاجرمی فراتر بود، اغلب تذکره‌نویسان، جاجرمی را شاگرد مجد همگر دانسته‌اند.

۲. فریدالدین احوّل (فرید اصفهانی). هدایت (مجمع، ص ۹۳۹) در باب او می‌نویسد: «گویند چنان در تربیت و تعلیم او بذل همت می‌نمود که بیشتر مردم وی را فرزند مجد شمردند.» (نیز، نک: خاضع ۱۳۴۱: ۲۷۱؛ آیتی ۱۳۱۷: ۳۲۸). شعاع‌الملک شیرازی در باب رابطهٔ فرید احوّل و مجد همگر اعتقادی دیگر دارد و روایتی حاکی از توهین فرید احوّل به امامی و مجد همگر نقل کرده که در منابع دیگر نیامده است (نک: شعاع‌الملک، تذکره، گ ۱۰۲ پ). با این حال هیچ‌یک از این دو شاعر، در اشعار خود نامی از یکدیگر نبرده‌اند؛ اما حضور و مدیحه‌سرایی آنان به‌صورت همزمان در دربار اتابکان فارس مسجّل است.

۳. اثیر اومانی. تقی‌کاشی در خلاصه‌الاشعار (گ ۷۱۲)، در شرح حال اثیرالدین عبدالله اومانی، او را از اقران مجد همگر و امامی هروی دانسته است. در میان منابع شناخته شده، این تنها جایی است که به نسبت اثیر اومانی و مجد همگر اشاره می‌شود. مع‌الاسف، مصححان دیوان اثیر اومانی تحقیقی در این باب ننموده و از کنار آن گذشته‌اند.

۹. سیما

چنان‌که اشاره شد، ابن فوطی سیمای او را چنین وصف می‌کند: «مجدالدین بن همگر را در محضر مولانا نصیرالدین طوسی دیدم، پیری خوش سیما و با محاسن بلند و صورتی خوب و خلقی نیکو بود» (نقل از: مدرس ۱۳۵۴: ۲۸۹).

۱۰. سفرها

زندگی مجد همگر، به سبب وابستگی او به دربارها شاهد تلاطمات بسیاری است. با سقوط یکی و روی کار آمدن دیگری، شاعر مجبور بود برای امرار معاش و یافتن ممدوحی جدید به هر کسی روی بیاورد و به شهری دیگر سفر کند. قطعاً این جابه‌جاییها در زندگی مجد و روش شاعری او تأثیر بسزایی داشته است. محققان بر اساس اشعاری که در مدح امرای مختلف در دیوان او موجود است، مسیر زندگی او را ترسیم کرده‌اند. ذبیح‌الله صفا، در گنج سخن، زندگی و سفرهای مجد همگر را به ایجاز بیان می‌کند: «باشیدنگاهش بیشتر شیراز بود و در آنجا در خدمت اتابکان سلغری به سر می‌برد و از جمله وزیران و عاملان آنان بود و بعد از زوال حکومت آن خاندان به کرمان و اصفهان و بغداد و خراسان رفت و باز به شیراز برگشت» (صفا ۱۳۷۴: ۴۶۶). صفا در تاریخ ادبیات خود درباره بازگشت نهایی به شیراز مطلبی نوشته و ظاهراً سخن پیشین خود در گنجینه سخن را اصلاح کرده و صحیح نیز همین است.

۱۰. ۱. سفر به شیراز

مجد پس از کسب دانش و انواع هنر، همچون شاعری، دبیری و خوشنویسی، از موطن خود (به گفته بعضی، یزد) راهی شیراز شد تا در دربار سلاطین سلغری، هنر خود را عرضه کند. دربار اتابکان فارس در آن زمان از معدود پناهگاههای بعد از

حملة مغول بود که هنوز رسم شاعرنوازی و ادب‌دوستی دربارهای افسانه‌ای قرون گذشته را در خود حفظ کرده بود و شاعران بسیاری در طلب نام و نان به این بارگاه تقرب می‌جستند، مدیحه می‌سرودند، آثار خود را به نام آن پادشاهان می‌کردند و در قبال مدایح استوار خود پادشاهها و صلوات ارزشمندی می‌گرفتند.

مجد که به چندین هنر آراسته بود به خدمت اتابک ابوبکر سعدین زنگی رسید و به سرعت مدارج ترقی را طی کرد و به سمت ملک‌الشعرایی رسید و تا پایان عمر سلسله اتابکان فارس در دربار آنان به عزت و بزرگی زیست و تا سال ۶۶۷ که حکمران مغول به فارس رسید در شیراز ماند (نفیسی ۱۳۱۴: ۱۲۱۵). پس از کوتاه شدن دست پادشاهان سلغری، مجد همگر به حکمرانان مغول فارس پیوسته است و یکی از ایشان به دیدار او رفته و از وی در زادن خود شعر خواسته است که مجد از ستایش او شانه خالی می‌کند (نفیسی ۱۳۱۴: ۱۲۱۵؛ صفا ۱۳۷۳: ۵۲۸) و او را به سعدی حواله می‌دهد:

از سعدی مشهور سخن شعر روان جوی

کاو کعبه فضل است و دلش چشمه زمزم

این بنده رهی پیش گرفته است کزین پس

نز مهر کند مدح و نه از کینه کند ذم

(همگر، دیوان، ص ۳۰۶)

اقامت مجد در شیراز بیش از چهل سال طول کشید. این دوران، روزگاری پر فراز و نشیب در زندگی او بود؛ از زندگی در سلک خواجگان و ندیمی سلطان و ولی عهد و نردبازی با ولی عهد و گرفتن صلوات ارزشمند تا زندان و دوری و طرد و... دیوان او پر است از شرح این وقایع و گرفتاریهای مجد و تقاضای بخشش، باریابی و حتی رهایی از زندان. قصیده حبسیه با مطلع

بر من زمانه کرد هنرها همه زوال وز غم بریخت خون جوانیم چرخ زال

(همان، ص ۲۸۴)

یکی از سوزناک‌ترین قصاید اوست که در زندان و زمانی که شش ماه را در حبس گذرانیده سروده است. مجد در این قصیده به وضعیت حبس و جفاهایی که بر او رفته است می‌پردازد و از محاسن و نیکیهای خود نیز در آن یاد می‌کند و در پایان از شاه تقاضای بخشش می‌کند.

شش ماه شد که می‌شناسم ز روز، شب ترسم که اخترم به سر آید در این وبال (همان، ص ۲۸۷)

بنا بر گفته خود او این واقعه در سی‌سالگی او یا اندکی بعد از آن یعنی در حدود سالهای ۶۳۷-۶۳۸ق و به فرمان اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بر اثر تهمت حاسدان اتفاق افتاد:

عمرم ز سی گذشت و نگشتم به عمر شاد

جان در فراق رفت و ندیدم رخ وصال

فصل ربیع عمر چو سی سال بود رفت

زان باقیم چه سود اگر هست شصت سال

(همان، ص ۲۸۸)

و عاقبت مجد با سرودن قصیده حبسیه به وزیر ابوبکر بن سعد یعنی خواجه فخرالدین ابوبکر ملتجا شد و شفاعت او را درخواست و بعید نیست که از همین راه بعد از حدود شش ماه بند و زندان رهایی یافته باشد (صفا ۱۳۷۳: ۵۲۷-۵۲۸). کامیابیها و اقبالی که در شیراز به او روی آورد، برای بسیاری از اهل دربار ناخوشایند بود و بدین سبب مجد همیشه آماج کینه‌توزیهای حاسدان و دشمنان خویش قرار می‌گرفت. بدگوییهای فراوانی از او می‌شد و اتفاقاً بسیاری از این سعایتها کارگر می‌افتاد و مجد مغضوب شاه می‌گردید. جالب اینجاست که در هیچ کدام از اشعار او دقیقاً تهمتهایی را که به او زده‌اند بازگو نمی‌کند؛ مطالبی را هم که از زبان حاسدان بیان می‌کند چنان نیست که باعث گرفتاری و عذاب او بوده باشند (نک: دیوان، ص ۳۴۶-۳۴۷) و این

شاید به خاطر آن است که تهمت‌ها چنان زشت و دور از شأن بوده که مجد از شرح آنها اجتناب ورزیده است. بعد از طی شدن روزگار اقامت در پارس و پیوستن به خاندان جوینی، چنین از گذشته خود یاد می‌کند:

ز من حکایت پارسین می‌رس و آن اکرام

ز من شکایت امسال بین و این بیداد

چنان بدم ز توفّر که کس چو بنده نبود

چنان شدم ز تحسّر که کس چو بنده مباد

ز خاک پارس زلال چنین سخن مطلب

که ناید آب ز سندان و روغن از پولاد

(همگر، دیوان، ص ۲۲۴)

او، بعدها در دوران دوری از شیراز، بارها مقلوب کلمه پارس - سراب - را برای توصیف پارس به کار برده و پارس را مانند سرابی دانسته است (نک: نفیسی ۱۳۱۳: ۱۰۵۷):

به دیار خود ارچه تشنه لبم نیست آنجا مرا امید مقام

قلب نام خود است پارس کنون تشنه را کی بود در او آرام؟

(همگر، دیوان، ص ۶۰۱)

و سالها بعد نومییدی خود از فارس را این چنین شرح می‌دهد:

خدایگانا ده سال شد که طالع من ز دور چرخ بجز کوب و انقلاب نیافت

طمع ز پارس از آن برگرفت کز خاکش چو قلب نامش جز عشوه سراب نیافت

(همان، ص ۵۲۹)

از آنجا که مجد قصیده‌ای در مدح انکیانو نویین مغول (که به سال ۶۶۷ق به امارت شیراز منصوب شد) سروده، مسلم است که او تا این سال، یعنی در سن شصت‌سالگی، در شیراز می‌زیسته است.

۱۰. ۲. سفر به کرمان

مجد همگر پس از خروج از شیراز راه کرمان را در پیش گرفت و به دربار پادشاهان قراختایی کرمان پیوست و در اشعاری الغ ترکان را مدح کرد.

زمین به امن شد آراسته زمان به امان به یمن دولت فرمانده زمین و زمان
خلاصه حرکات سپهر عصمت دین نقاوه ملکات جهان الغ ترکان
(همان، ص ۳۵۳)

این الغ ترکان، عصمت‌الدین قتلغ ترکان، همسر قطب‌الدین محمد و مادر سلطان حجّاج از پادشاهان قراختایی کرمان است که به نیابت از فرزند خود حجّاج در بین سالهای ۶۵۵ تا ۶۸۱ ق بر کرمان حکمرانی کرده است. مجد را در مدح او غزلی است با مطلع:

ای به اصل پاک و گوهر بر شهانت برتری

وی به رفعت آستان آسمان مشتری

(همان، ص ۴۷۸)

در سفر به کرمان در پی جلب نظر «کریم کشور کرمان» به نام ظهیر مستوفی هم افتاده و یکی دو قطعه برای او سروده است. در آن روزگار مجد در سن چهل‌سالگی به سر می‌برد:

چهل گذشت ز سالم که نستدم لذت

ز خواب و خورد و ز آسایش و ز آب و ز نان

(همان، ص ۳۶۰)

منظور از چهل‌سالگی نیز سالهایی است که در خدمت شاهان به سر برده است. این سفر بین سالهای ۶۶۷ (انتصاب انکیانو به امارت فارس) تا ۶۶۹ ق صورت گرفته است. ظاهراً به خواهش همین انکیانو بوده که مجد قصیده‌ای برای او سروده و چون پس از آن شرایط را جهت شغل ستایشگری مساعد نمی‌دیده، مداحی او را به سعدی

سپرده و راهی کرمان شده است و چون در کرمان مورد قبول اهل دیوان واقع نشده ظهیر مستوفی را هجو گفته و از آنجا راهی اصفهان شده است. مجد در ماده تاریخ استنساخ سلجوق نامه برای بهاء الدین محمد جوینی، صریحاً تاریخ ۶۶۹ را ذکر کرده و این قدیم ترین تاریخی است که خبر از حضور او در اصفهان می دهد.

۱۰. ۳. سفر به اصفهان

مسلم است که مجد در ۶۶۹ق (سال کتابت سلجوق نامه) و اندکی قبل از آن در اصفهان بوده و از آن تاریخ به بعد نشانه‌ای از بازگشت او به شیراز وجود ندارد. مجد همگر پس از سفر به اصفهان، در شمار ندیمان و خاصگان بهاء الدین محمد قرار گرفت و انس و الفت بین این دو به حدی بالا گرفت که اغلب مورخان و تذکره نویسان وی را از ندمای خواجه بهاء الدین محمد شمرده اند (مستوفی، تاریخ، ص ۷۴۹؛ خواندمیر، حبیب، ص ۶۸؛ هدایت، مجمع، ص ۱۳۳۵). سرانجام در سایه توجه و عنایت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی قرار گرفت. مجد اشعار متعددی در مدح این وزیر لایق و فرهنگ پرور سروده است. از اشعار مجد چنین برمی آید که زمانی وی را نزد صاحب دیوان بدنام کرده بودند. مجد در ضمن قطعه‌ای به این موضوع اشاره می کند:

حدیث بنده و این افترا که ساخته اند
ز بس خجالت، گفتن نمی توانم باز
(همگر، دیوان، ص ۵۸۳)

مجد همگر در ۶۷۰ق سفری به مراغه کرد و در رصدخانه مراغه حضور یافت و با بسیاری از بزرگان عصر از جمله خواجه نصیر طوسی دیدار کرد.

مجد همچنین برای دیدن عظاملک جوینی که پس از زوال عباسیان، حکومت بغداد را داشت، سفری به بغداد کرد و مورد تکریم او قرار گرفت و در مدح وی اشعاری سرود. او سفری نیز به خراسان داشته و مدتی نیز در آنجا مقیم بوده است.

در دیوان وی نشانه‌هایی از حضور در شهرهای تون، توس و مشهد وجود دارد. او حتی بر سر مزار فردوسی نیز حاضر شده و از او به بزرگی یاد کرده است:

در توس شدم ز خاک فردوسی شاد کردیم بسی حدیث فردوسی یاد
داد سخنان نغز فردوسی داد صد رحمت بر روان فردوسی باد
(همگر، رباعیات، گ ۱۲۴ پ)

مجد، در مدت اقامت در خراسان، اشعاری چند در مدح عزالدین طاهر فریومدی، وزیر خراسان سرود.

۱۱. مقام و شخصیت مجد همگر

بیشتر کسانی که در آثار خود از مجد همگر یاد کرده‌اند، شخصیت او را ستوده و از او به بزرگ‌منشی و استادی و فضل یاد کرده‌اند. تنها ایرادی که بر او گرفته شده بر اساس داستانی است که در آن، مجد همگر مقایسه‌ای بین خود و سعدی و امامی هروی انجام داده که باعث برآمدن اعتراضهایی پس از او شده است. از اینکه بگذریم، هم یادکرد بزرگی او در کتب تذکره‌نویسان، و هم مواردی که در اشعار او مؤید این قول است، به وفور به چشم می‌خورد. به قول سعید نفیسی:

از سخنان وی کاملاً هویداست که مردی قانع و بزرگ بوده است و گرد خصال ناپسند نمی‌گردیده و مردی و مروت و قناعت و سخا و گذشت را صفات پسندیده می‌شمرد و خود را بدان آراسته کرده بوده است (نفیسی ۱۳۱۴: ۱۱۱۷).

در زیر به گوشه‌ای از تجلیات شخصی وی در زندگی‌اش اشاره می‌شود.

۱. ۱۱. قضاوت ادبی

۱. ۱. ۱۱. قضاوت مجد درباره‌ی انوری و ظهیر فاریابی

منازعه میان ادبای کاشانی در باب شعر انوری و ظهیر و سرانجام داوری خواستن از مجد همگر، از جمله موضوعاتی است که در بسیاری از کتب قدیم و جدید (با

اختلاف ضبط) نقل گردیده است. مجد در این داوری شعر انوری را دلپسندتر دیده و آن را بر شعر ظهیر ترجیح داده است (نک: مستوفی، تاریخ، ص ۷۵۲؛ خواندمیر، حبیب، ص ۱۱۸؛ نفیسی ۱۳۱۳-۱۳۱۴: ۱۱۱۸).

۱۱. ۱. ۲. قضاوت مجد درباره سعدی و امامی هروی

مجد در یک داوری دیگر، که درباره شعر خود (مجد همگر)، سعدی و امامی هروی کرده (و روایت آن در پایان نسخه رباعیات به خط نوۀ او ثبت شده) در جواب بعضی از فضلا - که طی قطعه‌ای از او احتجاج کرده بودند - امامی هروی را در جایگاهی می‌نشانند که خود و سعدی هرگز به آن نمی‌رسند:

ما گرچه به نطق طوطی خوش نفسیم بر شکر گفته‌های سعدی مگسیم
در بیعت شاعری، به اجماع اُمم هرگز من و سعدی به امامی نرسیم
(همگر، رباعیات، گ ۱۷۹ پ)

چون امامی هروی این گفته مجد همگر را شنید، چنین پاسخ گفت:

در صدر بلاغت ارچه بادترسم در عالم نظم ارچه مسیحانفسم
دانم که به خاک در دستور جهان سبحان زمانه، مجد همگر نرسم
(همانجا)

و چون خبر به سعدی رسید فرمود:

هر کس که به پایگاه سامی نرسد از بخت بد و سیه گلیمی نرسد
همگر که به عمر خود نکردست نماز آری چه عجب گر به امامی نرسد
(همانجا)

بسیاری از محققان و سعدی‌دوستان از این معامله برآشفته‌اند. برخی علت این داوری مجد همگر را عوامل نفسانی مانند خوشامدگویی از امامی یا تعریض بر سعدی (نک: براون ۱۳۳۹: ۱۶۴) و بعضی دیگر نیز جاه‌طلبیهای مجد همگر دانسته‌اند (نک: باستانی پاریزی ۱۳۶۱: ۲۸۸-۲۸۹). آذر بیگدلی به‌شدت از این داوری برافروخته و طی نقدی

تند بر مجد همگر چنین سروده است:

یکی گفت امامی امام هری را
در این ماجرا چیست رای تو؟ گفتم
ز سعدی فزون یافته مجد همگر
ستمگر بود مجد همگر ستمگر
(آذر، آتشکده، ص ۱۴۲)

به نظر می‌رسد اظهار نظر کسانی که در مقابل این موازنه مجد همگر موضع‌گیری تند کرده‌اند، مقداری عجولانه و نامنصفانه است؛ چون نظر مجد درباره سعدی تنها در این رباعی خلاصه نمی‌شود. او خطاب به سعدی رباعی دیگری سروده که می‌تواند نشانگر نگاه تحسین‌آمیز مجد به سعدی باشد. این رباعی در دیوان چایی مجد نیامده و تنها در چند نسخه خطی دیوان او از جمله فیلم ۸۹۴ دانشگاه ضبط شده است:

سعدی به ثنا هزارستان توایم
خوکرده نوباوه بستان توایم
چون بلبل سرمست به صد دل عاشق
عمری است که عاشق گلستان توایم
(همگر، دیوان، فیلم ۸۹۴ دانشگاه، گ ۱۵۵)

داستان این دو داوری، چه اصل روایات حقیقت داشته باشد و چه از جعلیات تذکره‌نویسان باشد نمایانگر اعتبار و مرجعیت ادبی مجد همگر در دوران زندگی خود است.

۱۱. ۲. هنرهای مجد

۱۱. ۲. ۱. خوشنویسی و تندنویسی

اکثر تذکره‌نویسان از جمله مؤلفان خزانه عامره، روز روشن، هفت اقلیم و تذکره‌الشعرا گفته‌اند که مجد خوشنویس بوده و تمام خطوط را نیکو می‌نوشته است.

خود نیز در این معنی گفته است:

دارم به قدر خویش هنرریزه‌ای وز آن

دارد زمانه با من مسکین سر جدال

شعری به خوش مذاقی چون چاشنی وصل

کلکی به نقشبندی چون صورت خیال...

جز با هنر نبوده دلم را نشست و خاست

جز با کتب نبوده مرا هیچ قیل و قال

(همگر، دیوان، ص ۲۸۸)

در مورد کتابت، خوشنویسی و تندنویسی او سه سند توسط خود وی نقل شده است:

۱. استنساخ سلجوق‌نامه برای بهاء‌الدین جوینی در روز دوشنبه سلخ رمضان سال ۶۶۹ هجری، که آن را یکباره و به تمامی استنساخ کرده و از آن وزیرزاده سه هزار دینار جایزه گرفته است. در ماده تاریخ این واقعه به مطلع زیر سروده است (صفا ۱۳۷۳: ۵۳۴؛ نفیسی ۱۳۱۳: ۱۰۵۹).

به حکم قاطع دستور و خواجه اسلام بهاء ملت و دین خواجه سپهر غلام...

(همگر، دیوان، ص ۵۹۳)

۲. استنساخ کاووس‌نامه یا قابوس‌نامه در سال ۶۷۳ برای کتابخانه بهاء‌الدین محمد جوینی. در ماده تاریخ آن سروده است (صفا ۱۳۷۳: ۵۳۴؛ براون ۱۳۳۹: ۱۶۹):

به امر نافذ مخدوم صاحب دیوان بهاء دولت و دین خواجه مبارک پی...

(همگر، دیوان، ص ۶۴۲)

۳. استنساخ کلیله و دمنه بهرامشاهی برای شمس‌الدین محمدبن احمد کیشی (م ۶۹۴ق) در سال ۶۷۳ق. در این باب نیز قطعه‌ای با مطلع زیر سروده است (صفا ۱۳۷۳: ۵۳۵):

به حکم و خواهش شمس‌الانام والمله که دارد امرش بر سائق قدر پیشی

(همگر، دیوان، ص ۶۴۹)

۱۱. ۲. ۲. دبیری

محمدبن بدر جاجرمی در مجموعه مونس‌الاحرار فی دقائق الاشعار که در رمضان ۷۴۱ تمام کرده و یکی از قدیم‌ترین کتابهایی است که نام مجد همگر در آن آمده، نام وی را چنین ثبت کرده است: «ملک الشعراء منشی الکلام خواجه مجدالدین همگر» (جاجرمی، مونس، ص ۱۰۰۴) و از اینجا پیداست که در آن زمانها گذشته از شاعری

به دبیری نیز معروف بوده است (نفیسی ۱۳۱۳: ۱۰۵۹). از اشعارش نیز دبیر بودن او مشهود است:

شاهها منم مبارز میدان نظم و نثر و اینک سخن گواه به برهان نشست است

(همگر، دیوان، ص ۲۰۵)

چو من دبیر بیابی به هر دیار ولیک به هیچ جای نیابی چو من ثناخوانی

(همان، ص ۳۹۷)

با این حال تاکنون انشایی از منشآت مجد همگر به دست نیامده است.

۱۱. ۲. ۳. تسلط بر بازی نرد

در این باره ذکر داستانی از تذکرةالشعرا مناسب است:

گویند که همه روز خواجه مجدالدین با اتابک سعدبن ابی‌بکر زنگی نرد باختی و چنان واقع شد که اتابک ترک لعب نرد کرد و برین یک سال گذشت. خواجه مجدالدین این قطعه به حضرت اتابک فرستاد:

خسروا داشت سخای تو مرا پار چنانک	کان نیارست زدن لاف ز هستی با من
آسمان با همه تعظیم و بلندی کاو راست	می‌زد از روی تواضع دم پستی با من
تا تو برداشتی ای شه ز سرم دست کرم	می‌زند از سر کین تیغ دو دستی با من
یاد می‌دار از آن شب که رهی را گفتی	عمر باقی بنشین خوش چو نشستنی با من
آن شب آن بود که در سر هوس نردت بود	نرد من بردم و عمدت تو شکستی با من
یارب امسال چه تدبیر کنم تا چون پار	شه بیازد ندبی نرد به مستی با من؟

اتابک سعد در جواب فرماید:

از صره‌های مصری یک صره الف دینار بی لعب نرد کردم هر سال بر تو ادرار
گویند مدت‌های مدید این سیورغال در حق خواجه مجدالدین مجرا بود (دولت‌شاه، تذکره، ص ۱۷۷).

این داستان در منابع دیگر هم نقل شده است (نک: رکن‌زاده ۱۳۴۰: ۳۳۶؛ مدرس، ریحانه، ص ۱۷۸).

۱۱. ۲. ۴. لطیفه‌گویی و شوخ‌طبعی

لطایفی که در تذکرها و کتبی چون رساله دلگشا آمده، حاکی از این ویژگی شخصیتی اوست. برای نمونه چند حکایت نقل می‌شود. تذکر این نکته ضروری است که احتمال دارد منظور از «مجدالدین» در لطایف زیر، شخصی غیر از مجد همگر از جمله «مجدالدین سیواسی»، ممدوح سعدی باشد که در سال ۶۸۶ق به حکومت شیراز منصوب شد و در سال ۶۸۸ به دستور سعدالدوله یهودی وزیر معروف ارغون به قتل رسید.

۱. اتابک سلغر شاه هر زمان به خط خود موصحفی نوشتی و با تحفه‌ای چند به کعبه فرستادی و در باقی سال به شراب مشغول بودی. چند سال مکرر چنین کرد؛ و یک سال مجدالدین حاضر بود گفت: «نیکی می‌کنی چون نمی‌خواهی به خانه خداوندش می‌فرستی» (زاکانی، دلگشا، ص ۹۴).

۲. مجد همگر زنی زشت‌رو در سفر داشت. روزی در مجلس نشسته بود. غلامش دوان دوان بیامد که «ای خواجه خاتون به خانه فرود آمد.» گفت: «کاش خانه به خاتون فرود آمدی» (همان، ص ۱۴۳).

۳. مجدالدین با زنش ماجرا می‌کرد، زنش بغایت پیر و بدشکل بود گفت: «خواجه کدخدایی چنین نکنند که تو می‌کنی: پیش از من و تو لیل و نهار بوده است.» گفت: «خاتون زحمت خود مده پیش از من بوده باشد، اما پیش از تو نبوده باشد» (همان، ص ۹۴).

۴. اتابک سلغر شاه قصب مصری به مجدالدین داد. چند جای «لا اله الا الله» بدان نقش کرده بودند. مگر نیمداشت بود او را خوش نیامد. یکی از حاضرین پرسید که چون است که «محمد رسول‌الله» ننوشته‌اند؟ گفت این را پیش از محمد رسول‌الله بافته‌اند (همان، ص ۲۷۴).

۱۱. ۲. ۵. بدیهه‌سرایی

بدیهه‌سرایی «بنا بر طبیعت خود که از سر شتاب و تحت تأثیر رویدادهای خاص شکل می‌گیرد و به کوتاهی بیان می‌شود، معمولاً قالبهایی کوتاه می‌طلبد؛ به علاوه، شاعر با همهٔ مهارتی که دارد، کمتر مجال انتخاب قوالب بلند می‌یابد.» (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۱/۶۰۳)، اما مجد همگر با دقت اندیشه و جودت طبع خود نشان داده است که اگر شاعری ملکهٔ ذهن کسی شده باشد می‌تواند ارتجالاً ۱۱۰ بیت قصیده بسراید بدون اینکه گرفتار ابتذال و سستی اندیشه شود. قصیده‌ای که ۲۲ بیت تغزل آن در لغز اشک است و به زیبایی اشک را توصیف کرده است، او ارتجالی بودن این قصیده را چنین بیان می‌کند:

این سخن از راستی تیر است و بر وی مُهر شاه

تیر و مهر این دو نشان شه بود ای شه نشان

این نه نظمی شاهوار است این کمین را تحفه‌ای است

کز رهی دیدی بدیهه پیش تخت اندر عیان...

ز آسمان آمد سخن وز فرّ مدح شاه بین

این سخن را کز زمین چون برده‌ام بر آسمان

(همگر، دیوان، ص ۳۴۶)

۱۱. ۲. ۶. فضایل دیگر

سعید نفیسی در ذکر خصال مجد همگر می‌نویسد:

مسلم است که در دربار اتابکان سلغری مقام رفیعی داشته و از عمّال نامی بوده است و در

رکاب ایشان جنگ کرده است؛ چنان‌که گوید:

مگیر از آنکه ز من بود کشوری به نوا مگیر آنکه به من یافت ملکتی بنیان

مگیر آنکه مهان را بُدم بساطنشین مگیر آنکه شهان را بُدم وزیرنشان

ز جنبش قدمم بود رتبت درگاه ز گردش قلمم بود زینت دیوان

مگیر شهرت نام و قبول خاصه و عام حقوق غربت من گیر و کربت حرمان

(همگر، دیوان، ص ۳۶۰)

نیز در همین باب جای دیگر گفته است:

یا برای آنکه در گیتی به انواع هنر
چون منی را ناورد گردون به صد دور و قران
یا برای آن که رفتم بارها از بهر شاه
در دهان اژدها و دیده شیر ژیان...
[همگر، دیوان، ص ۳۶۰]

نفیسی سپس چنین نتیجه‌گیری کرده است:

از این سخنان بر می‌آید که برای پادشاهان فارس جنگ کرده و در بند دشمنان ایشان افتاده است... زمانی حکمرانی موصل داشته و در آن دیار با دشمنان جنگ کرده است و نیز در زمانی حکمرانی اربل را از خاندان جوینی خواستار شده (نفیسی ۱۳۱۳: ۱۰۶۰).

این سخن نفیسی که مجد حکومت موصل را داشته و در پی کسب حکمرانی اربل هم بوده، ظاهراً بر اساس ورود قصایدی از رضی‌الدین بابای قزوینی (مقتول به سال ۶۷۶ق) در نسخه‌های خطی دیوان مجد همگر پدید آمده که در نسخه چاپی دیوان هم این امر مشاهده می‌شود. از آن جمله قصیده‌ای است با مطلع
تو را چو در همه عالم به حسن یکتا نیست

از آن به حال منت هیچ‌گونه پروا نیست

(همگر، دیوان، ص ۲۱۱)

برای مطالعه تفصیلی درباره این قصیده، رجوع شود به: بشری ۱۳۸۷: ۴۸.

بر اساس نقل برخی تذکره‌های متأخر، مجد همگر پس از تسلط مغول چندی از طرف ابقاخان، والی شیراز شده (رازی، هفت اقلیم، ص ۲۱۴ حاشیه) و مدتی نیز به امر وزارت اشتغال داشته است (داوری، مرآت، ص ۵۴۹؛ کازرونی، سلم، ص ۲۹۹). قول ابن فوطی که منصب او را «الوزیر بالشیراز» دانسته، مؤید این معنی است (ابن فوطی، مجمع، ج ۴، ص ۵۴۷). اما در منابع مربوط به آن، مانند تاریخ وزرا، نامی از مجد همگر به عنوان وزیر عهد اتابکان فارس یا پس از آن برده نشده و شاید شباهت نام

او با «مجدالدین سیواسی» که در سال ۶۸۶ق حکومت شیراز را داشت، باعث اشتباه تذکره‌نویسان شده است.

۱۲. دیوان مجد همگر

دیوان مجد همگر در زمان زندگی‌اش نیز مشهور بوده است. ابن فوطی که دیوان او را دیده، می‌گوید: «و له دیوان حسن فی جمیع الفنون.» و از این گفته معلوم می‌شود که مجد به سرودن انواع قوالب و موضوعات شعری معروف بوده است. خود مجد نیز در تجانس زیبایی به «صاحب دیوان» بودن خود اشاره کرده است:

من صاحب دیوان شوم ار صاحب دیوان از نسبت همنامی من عار نگیرد
(همگر، دیوان، ص ۲۲۱)

شمارهٔ ابیات دیوان مجد همگر را بسیار متفاوت نوشته‌اند. هدایت (مجمع، ص ۱۳۳۵) گفته است که «دیوان وی اندک است» و عفت صدریه (۱۳۳۶: ۲۵۰) آورده است که شماره بیت‌های او بیش از دوهزار نیست. دیوان مصحح مصطفی منصف ۲۶۴۵ بیت دارد (منصف ۱۳۷۶: ص). امین احمد رازی (هفت اقلیم، ص ۲۱۱) و عارف اصطهباناتی (لطایف، ص ۱۸۵) دیوان او را قریب سه‌هزار بیت دانسته‌اند. صفا (۱۳۷۳: ۵۳۵) گفته است دیوان او «بیشتر از سه هزار بیت یا اندکی بیشتر ندارد» و نفیسی (۱۳۱۳-۱۳۱۴: ۱۲۲۰) دیوان او را دارای ۳۱۹۲ بیت می‌داند. تقی‌الدین اوحدی (عرفات، ج ۵، ص ۳۲۸۵) گفته که: «دیوانش چهارهزار بیت متعارف است»، رکن‌زاده آدمیت (۱۳۴۰: ۳۳۹) دیوان او را قریب شش‌هزار بیت فرض کرده و دیوان طبع کرمی ۶۲۰۱ بیت دارد. عبدالرفیع حقیقت (۱۳۶۸: ۴۹۸) هفت‌هزار بیت گفته و شعاع‌الملک شیرازی که روزگاری درصدد جمع‌آوری اشعار او برآمده، از دیوانی متجاوز از ده هزار بیت خبر داده است (شعاع‌الملک، تذکره، گ ۲۴) و نیز به قول تذکره‌ای که خود آن را دیده است «دیوانش قریب به دوازده هزار بیت می‌شود» (همان، گ ۲۵).

اختلاف بین کمترین و بیشترین قولها «ده هزار» بیت است. در طول تاریخ ادب فارسی چنین اختلافی بسیار نادر است. شعاع‌الملک شیرازی دشواری تصحیح دیوان مجد همگر را گوشزد کرده است. نابسامانی دوره زندگی وی که یکی از پرآشوب‌ترین دوران تاریخ جهان است؛ در پریشانی دیوان اشعار او بسیار مؤثر بوده است. راه یافتن اشعار دیگران در دیوان مجد و بالعکس، یکی دیگر از دلایل این مشکل است. این امر در کهن‌ترین منابع که اشعار منتسب به مجد در آنها ثبت شده، به چشم می‌خورد.

نتیجه‌گیری

مجدالدین همگر شیرازی / یزدی یکی از شاعرانی است که توانست با توسل به خاندانهای سلطنت و وزارت، خویش را از ورطهٔ هلاکی که بزرگ و کوچک را در خود فرو می‌برد، حفظ کند. ابتدا به سلغریان فارس روی آورد و توانست سالها در سایهٔ امنیتی که پادشاهان بخرد فارس به وجود آورده بودند، زندگی کند. پس از آن در دورهٔ کوتاهی به قراختائیان کرمان متوسل شد و پس از آن به خاندان جوینی، از خاندانهای جلیل وزارت در طول تاریخ ایران، پناه آورد و سالهای انجامین عمر خود را در سایهٔ حمایت آنان به سر آورد.

نشانه‌های آشکاری از زندگی شخصی او در شعرش به چشم می‌خورد. اصالت خانوادگی، روابط اجتماعی و سیاسی او، وزارت و حکومت، همنشینی با شاهان و شاهزادگان، توطئه‌های بی‌امان حسودان و دشمنان، حبس و طرد و آوارگی، بی‌وفایی ممدوحان و بسیاری از امور دیگر، از جمله این موارد است.

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، *آتشکده آذر*، نیمه دوم، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ ش.
- آزاد بلگرامی، غلامعلی، *خزانه عامره*، کانپور، مطبع منشی نول کشور، [بی تا].
- ابن فوطی، کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد، *مجمع‌الآداب فی معجم‌اللقاب*، تحقیق محمد الکاظم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
- اثیر اومانی، عبدالله، *دیوان*، تحقیق و تصحیح امید سروری و عباس بگ‌جانی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی، *مطلع‌الشمس*، تهران، پیشگام، ۱۳۶۲ ش.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۴۷، *تاریخ مفصل ایران*، ج ۱: از حمله چنگیز تا تشکیل دولت صفوی، تهران، امیرکبیر.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمدبن محمد، *تذکره عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین*، ج ۷، با مقدمه و تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۸ ش.
- آیتی، عبدالحسین، ۱۳۱۷، *تاریخ یزد*، چاپخانه گلپهار یزد.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، ۱۳۶۱، *کلاه‌گوشه نوشیروان*، تهران، اسپرک.
- براون، ادوارد، ۱۳۳۹، *از سعدی تا جامی و تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری*، ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت، تهران، ابن سینا.
- بشری، جواد، ۱۳۸۷، «گناه بخت من است این گناه دریا نیست (بررسی قطعه‌ای منسوب به فردوسی)»، *نامه فرهنگستان*، دوره ۱۰، ش ۳ (پیاپی ۳۹)، ص ۴۸-۶۸.
- تبریزی، ابوالمجد محمدبن مسعود، *خلاصه‌الاشعار فی الرباعیات*، به کوشش سید محمد عمادی حائری، گنجینه بهارستان، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
- جاجرمی، محمدبن بدر، *مونس‌الحرار فی دقائق الأشعار*، ج ۲، به اهتمام میرصالح طبیبی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ ش.
- *جنگ نظم و نثر*، به شماره ۹۰۰۴ محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- حسینی فسایی، میرزا حسن، *فارسنامه ناصری*، به کوشش منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.

- حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۶۸، فرهنگ شاعران زبان پارسی، از آغاز تا امروز، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- خاضع، اردشیر، ۱۳۴۱، تذکره سخنوران یزد، ج ۱، حیدرآباد دکن، کتابفروشی خاضع.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، تاریخ حبیب‌السییر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام، ۱۳۶۲ ش.
- خوشگو، بندر ابن داس، سفینه خوشگو، دفتر دوم، تصحیح سید کلیم اصغر، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- داوری شیرازی، مفیدین محمد داور، مرآت‌الفصاحه، با تصحیح و تکمیل و افزوده‌های محمود طاووسی، شیراز، نوید، ۱۳۷۱ ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۳، لغتنامه، تهران، مؤسسه لغتنامه.
- دولتشاه سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاء‌الدوله، تذکره‌الشعراء، تصحیح ادوارد براون، کمبریج، دارالفنون کمبریج، ۱۹۰۱ م.
- ذوالفقار شروانی، قوام‌الدین حسین بن علی، دیوان، با مقدمه ادوارد ادواردز، لندن، پال کگال، ۱۹۳۴ م.
- رازی، امین احمد، تذکره هفت اقلیم، ج ۳، تصحیح و تعلیقات و حواشی سیدمحمدرضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۷۸ ش.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین، ۱۳۴۰، دانشمندان و سخنسرایان فارس، تهران، اسلامیه و خیام.
- زاکانی، نظام‌الدین عبید، رساله دلگشا، تصحیح و ترجمه و توضیح علی‌اصغر حلبی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ ش.
- شبستری، عبدالحسین، مشاهیر شعراء الشیعه، ج ۵، قم، مکتبه‌الادبیة‌المختصه، ۱۴۲۱ ق.
- شعاع‌الملک شیرازی، محمدحسین، تذکره الشعراء شعاع، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به شماره ۷۹۱۱، ۱۳۵۱ ق.
- صبا، مولوی محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، کتابخانه رازی، ۱۳۴۳ ش.
- صدریه (شریف افشار)، عفت، ۱۳۳۶، برگزیده شعر تاریخ مختصر شاعران، تهران، زوار.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۳، تاریخ ادبیات در ایران، ج (۱) ۳، تهران، فردوس.

- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۴، گنج سخن، تهران، ققنوس.
- صفری آق‌قلعه، علی، ۱۳۸۷، «نام مجد همگر در دیوان ذوالفقار شروانی»، گزارش میراث، دوره ۲، س ۲، ش ۲۱-۲۲، ص ۱۱.
- صفی، مولانا فخرالدین علی، لطایف الطوائف، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران، شرکت نسبی اقبال و شرکا، ۱۳۳۶ش.
- طهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، جلد (۲) ۹، بیروت، دارالاضواء، [بی‌تا].
- عارف دارابی اصطهباناتی، مولی شاه محمدبن محمد، تذکره لطایف الخیال، ج ۱، تصحیح یوسف بیگ‌بابایور، با مقدمه سید صادق حسینی اشکوری، قم، مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۱ش.
- فرید اصفهانی، دیوان، به اهتمام و تصحیح محسن کیانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
- کازرونی، شیخ ابوالقاسم بن ابی حامد، سلم‌السموات، تصحیح عبدالله نورانی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶ش.
- کاشانی، میر تقی‌الدین. تذکره خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار، نسخه خطی به خط مؤلف به شماره ۱۶۷۸۶ محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابت در ۹۹۹ق.
- مدرس، محمدعلی، ریحانه‌الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب یا کنی و القاب، ج ۵، تبریز، خیام، [بی‌تا].
- مدرس رضوی، محمدتقی، ۱۳۵۴، احوال و آثار ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی ملقب به نصیرالدین، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مدرس، محمدعلی، تذکره شبستان، به کوشش اکبر قلمسیاه، تهران، گیتا، ۱۳۷۹ش.
- مستوفی بافقی، محمد مفید، جامع مفیدی، جلد (۱) ۳، به کوشش ایرج افشار، تهران، کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۰ش.
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
- منصف، مصطفی، ۱۳۷۶، «تصحیح انتقادی دیوان مجد همگر»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلم تهران.
- میر افضل، سیدعلی، ۱۳۷۶، «بررسی نزهة‌المجالس (بخش اول)»، معارف، ش ۴۰، ص ۹۰-۱۴۷.
- میر افضل، سیدعلی، ۱۳۸۶-۱۳۸۷، «رباعیات مجد همگر به خط نوه او»، نامه بهارستان،

- س ۸-۹، دفتر ۱۳-۱۴، ص ۳۳۷-۳۴۶.
- میرحسینی، مژگان، ۱۳۸۵، «نقد و تصحیح نگارستان بی‌مانند»، اثر ابن کمال پاشا، ج ۱، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. یزد، دانشگاه یزد.
- نفیسی، سعید، ۱۳۱۳-۱۳۱۴، «مجدالدین همگر»، مجله مهر، س ۲، ش ۱۰، ص ۱۰۵۵-۱۰۶۰، ش ۱۱، ص ۱۱۱۷-۱۱۲۳، ش ۱۲، ص ۱۲۱۳-۱۲۲۰.
- نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، *تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*، ج ۱، تهران، کتابفروشی فروغی.
- واله داغستانی، علیقلی بن محمدعلی، *تذکره ریاض‌الشعرا*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- هدایت، رضاقلی خان، *مجمع‌الفصحا*، ج ۳، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰ ش.
- هدایت، رضاقلی خان، *فهرس‌التواریخ*. به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی و میر هاشم محدث، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ ش.
- همگر، مجد، *دیوان*، به تصحیح و تحقیق احمد کرمی، تهران، ما، ۱۳۷۵ ش.
- همگر، مجد، *دیوان*، میکروفیلم شماره ۸۹۴ محفوظ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، [بی‌تا].
- همگر، مجد، *دیوان*، نسخه خطی شماره ۸۵۸۲ محفوظ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، [بی‌تا].
- همگر، مجد، *رباعیات*، میکروفیلم شماره ۲۳۴ و ۲۳۵ کتابخانه مینوی، کتابت در ۶۹۷ ق.
- هیأت ویراستاران، ۱۳۸۱، «بدیهه و بدیهه‌سرایبی»، *دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی* (دبا)، ج ۱۱، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- Ethe, Herman, 1889, *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodelian Library, Part I*, London, Clarendon Press.